

یک کتاب بسیار خوب شعر کار در ادب فارسی

نوشته‌ی احمد پناهی سمنانی

ناشر مولف، چاپ اول ۱۳۶۹

پرویز شهریاری

این کتاب در ۳۰۰۰ نسخه و در سال ۱۳۶۹ با کاغذ و جلد گالینگور و بی‌غلط یا کم‌غلط چاپ شده است و اکنون که ۱۶ سال از انتشار آن می‌گذرد، با این‌که بسیار عالمانه تنظیم شده است و برای هر خواننده‌ای می‌تواند جالب و آموزنده باشد، نتوانسته است جای خود را باز کند. گمان من این است که این کنکور تستی مردم را از کتاب و کتاب‌خوانی دور کرده است. به هر منزلی که بروید، اگر دانش آموز داشته باشد، تنها به انواع مختلف کتاب‌های تستی بر می‌خورید. دانش آموز چاره‌ای ندارد که از همان سال‌هایی که روی نیمکت دوره‌ی راهنمایی تحصیلی (و نمی‌دانم چرا نام این دوره را راهنمایی تحصیلی گذاشته‌اند) نشسته است به اندیشه‌ی تست زدن می‌افتد تا شاید بتواند در کنکور دانشگاه پذیرفته شود. و اگر به احتمالی گذرش به دانشگاه افتاد، تنها سرگردانی او چهار سال به عقب می‌افتد.

شعر کار، در دو کتاب و ۱۹ فصل با یادداشت‌هایی در پایان هر فصل منتشر شده است. در کتاب شرح مفصلی از «شعر شهر آشوب» وجود دارد که نویسنده تفسیری تازه از آن می‌دهد. در صفحه‌های ۹۵ و ۹۶ آمده است:

«شهر آشوب سرایان، به قصد و نیت بزرگداشت و پاس نیکی‌های مردم یک شهر، به جای کلی‌گویی و استفاده از توجیه‌ها و توصیف‌های ذهنی و اغراق‌گویی‌های معمول شاعران و متفاوت با نمونه‌های دیگر شعرهای خود، مانند مدح و عاشقانه و...، توصیف خود را از بخش‌بخش شبکه‌های کار و فعالیت‌های انسانی، کارگاه‌ها، مغازه‌ها، کشتزارها و... آغاز می‌کنند. کسانی که موضوع شهر آشوب واقع می‌شوند، عادی‌ترین مردم و بیش‌تر از طبقه‌ی عوام پیشه‌ور و صاحب حرفه هستند. اگر هم از طبقه‌های ممتاز منظور نظر شاعر قرار گیرند، در حوزه‌ی توصیف، پایگاه اجتماعی یکسانی با سایرین دارند. پزشک با چاه‌کن، حاکم بارنگرز و پیشه‌ور با تاجر، با گرایش عاطفی یکسانی توصیف می‌شود.»

نویسنده، از «مهستی گنجوی» که در سده‌ی ششم زندگی می‌کرده و درباره‌ی صنف‌های بازار

گنجه و پیشه‌وران آن صحبت کرده است، به‌درستی دفاع کرده و «بدنامی‌ها و تهمت‌ها» را از او دور کرده است.

کتاب شامل نقل‌قول‌هایی از ماکسیم گورکی، پاولوف، امیرحسین آریان‌پور،... و شعرهایی از نظامی، عبید زاکانی، حافظ، مسعود سعد، عارف قزوینی، سیاوش کسرای، ایرج میرزا، فرخی یزدی، ملک‌الشعرا بهار، محمد زهری، فروغ فرخ‌زاد، شفیعی‌کدکنی، جبار باغچه‌بان، هوشنگ ابتهاج و بسیاری دیگر است که همه‌جا با تجزیه تحلیل همراه است.

در آغاز کتاب دوم که به‌نام «ادبیات کارگری» است، از نوشته‌های رومن رولان آمده است که آن را در این‌جا می‌آوریم:

«... چقدر لذت‌بخش است که انسان، پشت میز کار، ابزار به‌دست، مشغول اره کردن، بریدن، تراشیدن، حک کردن، سوراخ کردن، ضرب زدن، سوهان کشیدن، رنگ کردن و پرداخت کردن جسم سختی باشد که مقاومت می‌کند و سرانجام تسلیم می‌شود. یا به‌روی تکه‌ای از درخت فندق، نرم و صاف، که همچون پشت حوری با لمس کردن به‌لرزه در می‌آید، کار کند... و چه خوب است دست‌های مطمئن، انگشتان چابک، انگشتان نیرومند و ستبری که کار هنری ظریفی می‌آفریند و لذت بردن از روحی که بر نیروهای زمین فرمان می‌راند و تصور پندارهای عالی انسان را بر چوب، فلز یا سنگ نقش می‌کند. دست‌های من، کارگران مطیعی هستند که به کمک یار قدیمی من، یعنی مغز من به حرکت می‌آیند و مغزم که خود تابع من است، کار را هرطور که دل خواه من باشد، ترتیب می‌دهد.»

شاید این اشاره بد نباشد که همین‌گونه شعرها و ترانه‌ها در کشورهای دیگر هم فراوان است و امید که پناهی سمنانی بتواند و فرصت یابد کار خود را در این زمینه تمام کند. در این‌جا برگردان دو ترانه از مصر بیش از سه‌هزار سال پیش را می‌آوریم. مصر در آن زمان با نظام برده‌داری اداره می‌شد و این دو ترانه نمونه‌ای از کار بزرگران است:

ترانه‌ی بزرگر

بشتاب، گاودار،

گاوها را به جلو بران!

مواظب باش، شاه‌زاده ایستاده است

و به‌ما نگاه می‌کند.

ترانه‌ی خرمن‌کوب

بکوبید خرمن را، بکوبید.
ای گاوها، بکوبید،
بکوبید تا گاه برای شما
و غله، برای آقای ما آماده شود.
توقف نکنید،
آخر امروز هوا سرد است.

در میان «پاپیروس»های باقی مانده از مصر کهن، یکی مربوط به زمان طغیان برده‌ها و بازداشت فرعون و شاهزادگان است. این قطعه به نام «شکوه‌ها یا گله‌های ایپوور» است که خواندن آن هم خالی از لطف نیست:

از شکوه‌های ایپوور

رخت شو، بار خودش رانمی‌برد... شکارچی‌ها پشت پرندگان، برای نبرد، در یک ردیف ایستاده‌اند...
این تهی‌دستانند که صاحب چیزهای زیبا شده‌اند، کسی که نمی‌توانست کنشی به‌پا کند، اکنون ثروتمند شده است...
ثروتمندان در کوه و تهی‌دستان خوشحالند. هر شهر نشین می‌گوید: «برویم بزرگانمان را شکست دهیم».
این جازرد لاجورد، نقره و مرمر سبز، عقیق و برنج، زینت‌بخش گردن‌های غلامان است و آن‌جا، اربابان بزرگ می‌گویند: «آه، چقدر خوب بود اگر چیزی برای خوردن داشتیم».
تفاوتی بین پسری که پدری نامدار دارد، با کسی که چنین نیست، نمی‌توان گذاشت. این‌ها شاهزاده‌های نازپرورده‌اند که در کنار دیوارند...
این‌ها دست‌نویس‌هایی است که از دادگاه بیرون آورده شده است...
این جا درها را گشوده‌اند و نوشته‌های مالیاتی را به تاراج برده‌اند...
این‌ها رییس‌ها هستند که کتک خورده‌اند و نوشته‌هایشان به غارت رفته است... دستورهای مباشران کشاورزی نابوده شده است و غله‌ی مصر در دسترس همه است.
این‌ها قانون‌های داوری است که بر علف‌های خشک پراکنده‌اند. مردم در خیابان‌ها به دنبال آن‌ها می‌روند و تهی‌دستان آن‌ها را در کوچه پس‌کوچه‌ها پاره‌پاره می‌کنند.
بینید چیزهایی پیش می‌آید که هرگز رخ نداده است: فرعون، به دست تهی‌دستان افتاده است. آن‌جا که با معبدها پوشیده شده بود، به بیابانی تبدیل شده است.

ببینید کشور به دست عده‌ای از مردم، بدون فرعون شده است...
این کسی است که حتی نمی‌توانست برای خود تابوت سنگی بسازد و اکنون صاحب یک آرامگاه شده است...

کسی که نمی‌توانست قفسی برای خود بسازد، اکنون صاحب ساختمان شده است.
ببینید کسی که لباس‌های زیادی داشت، اکنون ژنده‌پوش است و آن که برای خود نمی‌بافت،
اکنون صاحب پارچه‌های حریر شده است...

ببینید آن که برای خود حتا قایقی نداشت، اکنون صاحب کشتی شده است و کسی که پیش از
این، این‌ها را داشت، اکنون در میان آن‌ها نیست...
ببینید کسی که پیش‌تر هیچ چیز نداشت، اکنون صاحب ثروتی فراوان است و فرعون زاده، او را
ستایش می‌کند.

ببینید تهی‌دستان کشور، ثروتمند شده‌اند و صاحبان مال و منال، مردمانی بی‌چیزند...
ببینید کسی که حتا نان نداشت، اکنون صاحب انبار شده است و انبار او داوطلبانه به وسیله‌ی
دیگران پر می‌شود...

ببینید کسی که حتا یک قوطی نداشت، اکنون صاحب صندوق شده است و آن که روی خود را
در آب می‌دید، اکنون صاحب آینه شده است.
ببینید، اربابان نامدار با گرسنگی و به‌زحمت راه می‌روند، در حالی که قصاب، با آن چه که
پیش‌تر برای آن‌ها آماده می‌کرد، سیر شده است.
ببینید کسی که حتا زین گاو نداشت، اکنون صاحب گله شده است. ببینید کسی که غله نداشت،
اکنون صاحب انبار است.

انبارهای فرعون در دسترس هرکسی است و دیگر کسی مالیات طلب نمی‌کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی